

ارتباط‌سنجی ورزش و سیاست با بهره‌گیری از نظریه آنتونیو گرامشی

* محمدباقر حشمت‌زاده

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۲۰

* سید محمد حسین اکرمیان

تاریخ تأیید: ۹۵/۹/۱

چکیده

جلوه‌های هم‌بستگی ورزش و سیاست در طول تاریخ مدرن مشهود بوده است و به خوبی می‌توان به نشانه‌هایی تاریخی از دخالت دولت‌ها در عرصه‌های ورزشی اشاره کرد. جدایی سیاست از ورزش، امروزه بی‌معنی است و این پدیده توانسته با شاخص‌های متعددی، خود را بیش از پیش به سیاست متصل کند. در جهان معاصر، ورزش، دولت و سیاست به‌نحو درهم‌تنیده‌ای با یکدیگر مرتبط‌اند و می‌توان از ورزش به‌عنوان یک عامل مهم اجتماعی نام برد. امروزه، نقش ورزش در علوم اجتماعی، سیاسی و روابط بین‌الملل، به‌گونه‌ای وسیع مورد توجه علمی قرار گرفته است. این مقاله، با رویکردی توصیفی-تبیینی درصدد شناخت اثرات اجتماعی-سیاسی ورزش است و شاخص‌های آن را با استفاده از رویکرد هژمونی گرامشی به‌عنوان نیروی اجتماعی-سیاسی، مورد تحلیل قرار داده و نقش این پدیده را در ساخت هژمونی ملی و علی‌الخصوص در تحکیم هم‌بستگی و استقرار دولت ملی نشان می‌دهد. برای تحلیل هژمونی ورزشی، نقش آن در ملت‌سازی، کنترل اجتماعی، ادغام اجتماعی و ساخت هژمونی در عرصه‌های بین‌المللی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. شیوه گردآوری اطلاعات در این پژوهش، استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و الکترونیکی و تحلیل این اطلاعات بر مبنای روش پژوهش و آرای آنتونیو گرامشی در باب جامعه مدنی و هژمونی است. هدف این پژوهش، بر مبنای جنبه نوآورانه موضوع ارتباط‌سنجی ورزش و سیاست، بر اساس آرای فرهنگی هژمونی است که می‌تواند خود به‌عنوان یک چارچوب نظری در مطالعات بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

* دانشیار گروه
علوم سیاسی و روابط
بین‌الملل، دانشکده
علوم اقتصادی و
سیاسی، دانشگاه شهید
بهشتی
m-heshma@sbu.ac.ir

* * * دانشجوی دکتری
اندیشه سیاسی،
دانشکده علوم
اقتصادی و سیاسی،
دانشگاه شهید بهشتی
(نویسنده مسئول).

Wswaki@gmail.com

واژگان کلیدی: ورزش، هژمونی‌سازی ورزش، جامعه مدنی گرامشی، هویت و انسجام ملی، ادغام و کنترل اجتماعی.

مقدمه

رابطه ورزش و سیاست، امری تنها متعلق به زمان کنونی و قرون اخیر نیست. حکومت‌های انسانی پس از یونان باستان، به اشکال متنوعی رابطه مابین این دو متغیر را شاهد بوده‌اند. امروزه، رابطه ورزش و سیاست به‌عنوان دو متغیر اجتماعی مرتبط، مورد پژوهش قرار گرفته و این نگاه‌ها به گوشه‌هایی از این تحقیقات اشاره خواهد کرد. در قرن بیستم، بسیاری از محققین بر اهمیت‌سنجی این ارتباط صحنه گذاشته و برای فهم ارتباط این پدیده‌ها به صورت بریکولاژگونه، از علوم متفاوت سود جستند.

رابطه ورزش و سیاست امری فراتر از رویکردهای قانونی نسبت به این ارتباط است. بر مبنای رویکرد نهادی- قانونی و در سطوح رسمی، ورزش و سیاست هم‌چون دو عامل مجزا از یکدیگر تلقی گردیده و بسیاری از نهادها و قوانین بین‌المللی، مداخله مستقیم دولت‌ها در ورزش را مورد انتقاد و توبیخ قرار داده‌اند. علی‌رغم رویکردهای رسمی و قانونی، شواهد تاریخی نمایان‌گر ارتباط پیوسته این دو عامل بوده است.

شواهد جهانی، تفکیک سیاست و ورزش را ناممکن نشان می‌دهد و برای فهم رابطه ورزش و سیاست بایست از رویکردی تاریخی استفاده برد. از این‌رو، در دوره‌های متنوع تاریخی، پدیده ورزش برای تولید سرگرمی اجتماعی، کنترل توده‌ها و مباحث مرتبط با دولت-ملت‌سازی به‌نحو گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفته است (Pherson, 1989).

نشانه‌هایی از این ارتباط را می‌توان در یونان باستان مشاهده نمود، اما رشد پیوستگی ورزش و سیاست در دوره رشد ناسیونالیسم اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ به‌نحو فزاینده‌ای شدت گرفته است (Allison, 1993; Sonntag, 1998). در این بازه زمانی، رویدادهای ورزشی بین‌المللی به‌عنوان میکانیسم‌های جدی تبلیغات در جهت شکل‌دهی به جنگ‌های نیابتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند (Guttman, 1992). در همین دوره، اولین نشانه‌های استفاده از هژمونی ورزش برای تحکیم انسجام ملی نیز مشاهده می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم، ناسیونالیسم در فرآیند استقلال‌خواهی با شکل‌گیری خشونت همراه شد و سردمداران جنبش‌های ناسیونالیستی، برای پابرجا ماندن آن درصدد درونی‌سازی مفاهیم ملی در سطح هژمونی و جامعه مدنی مردم برآمدند (Rior-dan, 1993). از این‌رو، ورزش در این برهه تاریخی به‌عنوان شاخص‌های مهمی برای بهره‌برداری توسط نیروهای ملی‌گرا مورد توجه قرار گرفت.

امروزه و در قرن بیستم، حوزه‌های اجتماعی به واسطه شبکه‌ای شدن جوامع، دیگر میلی به تفکیک از یکدیگر ندارند و رابطه ورزش و سیاست نیز به نحو کامل‌تری میل به تنیدگی پیدا کرده است. امروز، دولت‌ها نقشی ناگزیر برای دخالت سیاسی در ورزش دارند و علی‌رغم ادعای عدم دخالت‌شان، اهمیت و منافع این پدیده در عرصه‌های داخلی و خارجی، میل دولت‌ها به سیاست‌گذاری‌های پیوسته در جهت استفاده از آن را بیش‌تر نموده است. مصداقی از این امر را می‌توان در شکل‌گیری و اهمیت‌یابی رویدادهای ورزشی در سطوح جهانی و بین‌المللی و توجه سیاست‌مداران به این عامل مشاهده کرد.

این مقاله با استفاده از رویکرد جامعه‌مدنی گرامشی سعی می‌کند تا به تحلیل اهمیت ورزش در ساخت هژمونی داخلی توجه داشته باشد. نظریه گرامشی را اگرچه باید زیرمجموعه رویکردهای اقتصادی و مارکسیستی به حساب آورد، اما نوع نگاه او به فرهنگ و ایدئولوژی می‌تواند ما را در شناخت بهتر رابطه ورزش و سیاست یاری رساند. در این مقاله، ورزش به عنوان یک عامل فرهنگی و اجتماعی مورد تحلیل قرار گرفته و توجه به فرهنگی که ورزش در سطح جامعه شکل می‌دهد، عاملی مهم در فهم رابطه سیاست و ورزش معرفی می‌شود.

این نوشتار با تبیین و توصیفی از تجربیات جهانی، اهمیت عوامل جامعه‌شناختی داخلی هم‌چون هژمونی و شکل‌گیری جامعه‌مدنی را بر مبنای رویکرد گرامشی در ارتباط میان ورزش و سیاست نمایان می‌سازد و در این مسیر، نظریات مارکسیستی فرهنگی و به طور اخص، رویکرد فرهنگی آنتونیو گرامشی برای تجزیه و تحلیل نقش ورزش در ساخت هژمونی، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مقاله بر این فرض استوار است که با توجه به شواهد موجود در عرصه‌های جهانی، ورزش نقش بسیار بااهمیتی در تحکیم قدرت داخلی و خارجی کشورهای جهان بازی نموده و از این‌رو، رابطه ورزش و سیاست رابطه‌ای متعامل است. این نگاه درصدد تبیین رابطه ورزش و سیاست بوده و بدین سؤال جواب خواهد داد که ورزش چه امکانات بالقوه‌ای را برای نظام سیاسی پدید خواهد آورد؟ روش این پژوهش بر مبنای آراء هژمونی آنتونیو گرامشی قرار دارد و ادبیات موجود در زمینه ارتباط‌سنجی ورزش و سیاست را مورد بررسی قرار خواهد داد.

ادبیات موجود در زمینه ارتباط ورزش و سیاست تاکنون در محیط علمی ایران محدود بوده، اما می‌توان از پژوهش دکتر مصطفی ملکوتیان تحت عنوان «ورزش و سیاست» نام برد. در این پژوهش، محقق بر این اعتقاد است که از طرفی، سیاست با تدوین و اجرای راهبردهای ورزشی بر ورزش تأثیرگذار بوده

و از طرف دیگر، ورزش با تحکیم ارزش‌های انسانی، هم‌بستگی ملی و افزایش مشارکت سیاسی بر سیاست تأثیر می‌گذارد (ملکو تیان، ۱۳۸۸: ۳۰۱-۳۱۶). در پژوهشی دیگر، نقش ورزش در تسریع شرایط صلح میان دولت‌ها نیز مورد تبیین قرار گرفته و این فرضیه بیان گردیده است که ورزش به‌عنوان متغیری بااهمیت در ایجاد صلح و کشمکش‌های بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد (التیامی نیا و عزیزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۴۹-۱۷۹).

این نوشته در سطحی فراتر، به دلیل کمبود منابع علمی مستند در این حوزه، سعی دارد با استفاده از الگوی نظری هژمونی فرهنگی گرامشی، ابزارهایی را که ارتباط ورزش و سیاست در اختیار دولت می‌گذارد، مشخص سازد. در اینجا، با استفاده از شواهد مثال تاریخی، این ارتباط را در عرصه‌های بین‌الملل نمایان ساخته و می‌تواند در آینده به‌عنوان چارچوبی نظری برای تحقیقات کاربردی در زمینه ایران مورد استفاده قرار گیرد.

۱. چارچوب نظری؛ پیرامون نقش ورزش در شکل‌گیری جامعه مدنی

در زمینه رابطه ورزش و سیاست، نظریات و چارچوب‌های نظری متفاوتی وجود دارد. برخی نظریات ارتدوکس، نقش ورزش را در اجتماع و جامعه بااهمیت دانسته و ورزش را به‌عنوان یک عامل مثبت و سازنده برای نفوذ اجتماعی، ایجاد نظم و انضباط و ارائه منبعی الگویی برای جوانان مورد توجه قرار داده‌اند. این نظریات، به‌علت نوع نگاه ساده و مصرف‌گرایانه به ورزش مورد انتقاد جدی قرار گرفته‌اند. در طیف دیگر نظریات تحلیل اجتماعی ورزش، شاهد نظریات رادیکال‌تری چون نئومارکسیست‌ها هستیم که ورزش را به‌عنوان جزء جدایی‌ناپذیری از یک سیستم اقتصادی مورد توجه قرار داده و آن را در خدمت اهداف طبقه مسلط و بر اساس سلطه طبقاتی می‌دانند. در این رویکرد، ورزش در جهت کنترل اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته و انباشت سرمایه را تسهیل می‌نماید. از این رو، ترویج‌های ایدئولوژیک ورزش در جهت سود طبقه‌ای مشخص بوده و به تبعیض‌های طبقاتی منتهی می‌شود (Lack, 1998).

رویکرد گرامشی به‌عنوان یک مارکسیست فرهنگی، با فراتر رفتن از نظریات ارتدوکس جبرگرای مارکسیستی، درصدد تبیینی فرهنگی از مقوله انقلاب اجتماعی است. در این رویکرد، هنر و فرهنگ ملی جامعه به‌عنوان نمونه‌ای از ایدئولوژی‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. ایدئولوژی به معنای درک انسان از تجربه

وجودی اش بوده و این تجربه زیستی به رابطه انسان با محیط و دنیای واقعی نیز مرتبط است. بدین رو، ایدئولوژی به معنای اشباع گفتمان روزمره در قالب حس مشترک معنی می شود (Hebdige, 1979: 12).

گرامشی با استفاده از این ایده، اعلام کرد که مواد ایدئولوژیک در ساخت هژمونی مؤثر بوده و از این رو، به تولید روابط میان مردم و شکل گیری معنای مشترک اجتماعی و بازتولید این معنا برای مسیردهی به زندگی روزمره مورد استفاده قرار می گیرد. از منظر گرامشی، طبقه حاکم سیاسی جوامع با در اختیار داشتن دستگاه تولید و مبادله فرهنگی-ایدئولوژیک می تواند برای خویش قدرت ایجاد نموده و قدرت سیاسی خود را بسط دهد (Gramsci, 1997:161).

هژمونی در اندیشه گرامشی شرایطی است که طبقه حاکم می تواند ارزش های اخلاقی و فرهنگی جامعه مستقر را تحت تأثیر خویش قرار داده و از طریق ساخت چشم اندازهای اجتماعی، در حفظ امنیت و موجودیت نظام مستقر کوشش نماید.

در این رویکرد، منابع قدرت دولتی دچار تغییرات اساسی شده و قدرت سخت بر مبنای ارتش و پلیس اهمیت کمتری از گذشته یافته و شبکه های فرهنگی-مؤسسات ایدئولوژیک تحت عنوان جامعه مدنی اهمیت می یابند و عوامل فرهنگی به عنوان سیستم قدرت ساز سیاسی معرفی می شوند (Gramsci, 1971:238).

در اندیشه او، ایدئولوژی طبقه مسلط از طریق روشنفکران و نهادهای جامعه مدنی ترویج می شود که به افزایش قدرت طبقه حاکم و حفظ هژمونی این طبقه کمک می نماید. این دستگاه های ایدئولوژیک را می توان احزاب سیاسی، کلیساها، مدارس و مطبوعات نام برد.

دولت های هژمونیک تلاش دارند تا از طریق رسانه ها، دانشگاه ها و مؤسسات مذهبی به تولید رضایت و مشروعیت پرداخته و بنابراین در ساخت فرهنگی جامعه تغییراتی را ایجاد نمایند (Heywood, 1994:101). ورزش نیز امروزه، سهم زیادی از نظام فرهنگی را کسب نموده و به مثابه یکی از عناصر شکل دهنده به جامعه مدنی به حساب می آید. از این رو، در عرصه سیاسی، نهادهای فرهنگی (هم چون ورزش) می توانند ترتیبات هژمونیک سیاسی را تقویت نموده و این ترکیبات فرهنگی، قدرت را به نحو بارزی حفظ و یا شدت بخشند (Mayo, 1999:424).

نظریه هژمونی گرامشی می تواند ما را در فهم چگونگی متقاعد کردن اعضاء جامعه به پذیرش نظم طبیعی از طریق ورزش یاری رساند. ورزش در مقام عاملی مهم در کنترل اجتماعی جوامع معاصر تلقی گردیده و در تداوم یا مخالفت با نظام سیاسی-اقتصادی مسلط نقشی مؤثر را ایفا می کند. این پدیده، در عرصه های

مخالفت و مبارزات ضد هژمونیک گسترده‌ای بر ضد طبقه مسلط نیز استفاده گردیده که در مطالعه موردی ایرلند مورد پژوهش قرار گرفته است (Sugden, Bairner, 1993).

رویکرد مارکسیسم فرهنگی گرامسکی، با ارایه متغیرهای فرهنگی در ارتباط با رضایت جمعی مردم، شناخت و تبیین رابطه ورزش و سیاست را ممکن می‌سازد. بنابراین، هر استفاده از عناصر فرهنگی را در جهت هژمونیک شدن قدرت معرفی نموده و آن را به‌عنوان رابطه‌ای آموزشی و در ارتباط با سیاست مطالعه می‌کند (Gramsci, 1971:350).

پژوهش‌های جهانی که در ادامه به آنان خواهیم پرداخت نیز تأییدکننده نوع نگاه هژمونیک و سازنده جامعه مدنی به ورزش هستند. در تجربیات جهانی بسیاری از نظام‌های حاکمه، برای آرامش بخشیدن به جوامع و شکل‌گیری هژمونی واحد، از ویژگی‌های فرهنگی ورزش سود برده‌اند. امروزه، هژمونی گرامسکی در سطحی فراتر از اقتصاد عمل نموده و عناصر فرهنگی متفاوتی را در بر دارد که نقش ورزش در شکل‌گیری این متغیر اجتماعی بایست مورد پژوهش قرار گیرد.

۲. منطق کنترل دولت بر ورزش

در عرصه‌های رسمی-قانونی، ورزش و سیاست به‌عنوان دو مقوله مجزا از یکدیگر معرفی می‌شوند. این ادعا در عرصه‌های عملی امکان‌پذیر نبوده و به وضوح پیوستگی این دو به یکدیگر را می‌توان مشاهده کرد. ورزش، هرآنقدر که ادعای استقلال نماید، وابسته به مسایل پیرامونی جامعه‌شناختی و سیاسی بوده و توسعه یا عدم توسعه آن نیز تابعی از تصمیمات سیاسی پیرامون سنجش منفعت و یا ضرر این پدیده اجتماعی است. رابطه ورزش و سیاست رابطه‌ای دوطرفه است. از سویی، تبعات و نتایج سیاسی ورزش برای دولت‌ها و ملت‌ها بااهمیت و گاهی حیاتی تلقی می‌شود و از سویی دیگر نیز تأثیر تصمیمات سیاسی بر ورزش امری مهم بوده که در تداوم و اهمیت روزافزون این امر اجتماعی نقش مؤثری را ایفا می‌کند.

نشانه‌ای از رابطه و منطق دخالت دولت در ورزش و هم‌چنین منفعت‌هایی که دولت به ورزش می‌رساند، در طی دوره‌های تاریخی قابل مشاهده است. در طول تاریخ انسانی و از زمان شکل‌گیری حکومت‌هایی مبتنی بر دموکراسی‌های یونانی قرن پنجم پیش از میلاد، شواهد استفاده حکومت از متغیر ورزش قابل مشاهده است. دولت-شهرهای یونانی ورزش تناسب اندام را به‌نحو پیوسته‌ای ترغیب نموده و حکام نیز با استفاده از این ورزش، توانایی شهروندان برای

جنگ و هم‌چنین نمایاندن قدرت در مقابل دیگر شهرهای رقیب را گسترش داده‌اند. در آن برهه تاریخی حکام با رویکردی سخت‌افزاری به ورزش نگریسته و از این پدیده برای کسب قدرت سود می‌جستند.

ابزارهای سیاسی ورزش از قرن نوزدهم به‌شکلی واضح‌تر مورد استفاده قرار گرفتند. در این برهه زمانی، ورزش با ارزش‌های سیاسی-فرهنگی جوامع همراه شده و به‌عنوان نمودی از درگیری‌ها و رقابت‌های کوتاه‌برد بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفت. نمادهای و نشانه‌های ورزشی در این بازه زمانی برای ساخت احساس تبعیت و ایجاد اتحاد ملی مورد استفاده‌ی سیاسی بود و نشانه‌های جدی استفاده‌ی دولت‌ها از آن قابل مشاهده است (McCrone, 1998:45-49).

به صورت کلی، دولت-ملت‌ها پس از قرن نوزدهم درصدد پنهان کردن عدم انسجام درونی قومی، فرهنگی و اقتصادی خویش از طریق ورزش بوده‌اند و در عرصه‌های جهانی سعی داشته‌اند تا موجودیت و قدرت خویش را به مرحله تثبیت برسانند. در رقابت‌های ورزشی بین‌المللی، مردم در قالب احساس هویتی که به تیم‌های ملی خویش دارند، اتحاد خود را نمایان ساخته و خود را با دیگر هم‌وطنان هم‌راستا می‌بینند (Sonntag, 1998:36).

در عرصه‌های عملی نیز بسیاری از کشورها در دوران قبل از جنگ‌های جهانی و حتی در طی آن، به‌نحو آشکاری از ورزش در جهت اهداف ایدئولوژیک استفاده برده‌اند که این امر مورد کنکاش علمی قرار گرفته است (Allison, 1993).

پیش از جنگ جهانی اول، برخی کشورها از ورزش به‌مثابه ابزار و سلاح سیاسی استفاده بردند. برای مثال می‌توان از آلمان نام برد که از ورزش به‌عنوان یک عنصر هژمون بین‌المللی‌ساز برای معرفی فرهنگ آلمانی به عرصه‌های جهانی سود می‌برد. در سال ۱۹۱۳، این ایده در حکومت آلمان مطرح شد که بازی‌های المپیک یک جنگ واقعی است. در جهان مدرن، شخصیت‌های نظامی چهره واقعی خویش را نشان نمی‌دهند و آمارهای جهانی المپیک به‌عنوان نتیجه جنگ نیابتی است (kruger, 1998:79).

در دوران پیش از جنگ جهانی دوم نیز اهمیت استفاده سیاسی از ورزش برای هیتلر و آلمان با اهمیت‌تر گردید و این کشور در سال ۱۹۳۶ میزبانی المپیک را بر عهده گرفت. در این مسابقات، آلمان‌ها به رتبه اول جهانی رسیده و آخرین المپیک متصل به جنگ جهانی دوم را پیروزمندان پست سر نهادند. کشور آلمان در این دوره از بازی‌ها توانست نظم و انضباط ملی خویش را به دیگر کشورهای جهان نشان داده و ایده برتری نژادی خود را تقویت کند. این بازی‌ها،

بزرگ‌ترین خدمت هژمونیک بود که ورزش به نظام نازیستی آلمان کرد (Gut- (tmann, 1992:53-71).

به‌طور کلی، احزاب تمامیت‌خواه این دوران، هم‌چون نازی‌ها و فاشیست‌ها، به‌نحو کاملی از ورزش برای ایجاد حس هویت ملی، غرور و برتری نژادی در بین شهروندان استفاده می‌کردند (Buckel, 2008). کشورهای کمونیستی نیز در دهه ۱۹۸۰ از ورزش در ترویج ایدئولوژی مارکسیستی استفاده می‌کردند (Hoberman, 1987).

مثال دیگر در این زمینه، آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است که به افزایش سرمایه‌گذاری‌های عظیم خود در بخش ورزش پرداخت تا در عرصه بین‌المللی هژمونی و هویت ملی خویش را تثبیت کند (Nafziger, Strenk, 1977:259).

در دوران پس از جنگ سرد نیز نشانه‌های واضح از منطق دخالت دولت در ورزش قابل مشاهده است. در این دوران، ورزش در منطق کشورهای قدرت‌مند جهان به‌عنوان ابزاری در جهت کنترل دولت‌ها و مردم‌شان از طریق تشویق و شکل‌دادن به طرح‌های خاص ایدئولوژیک مورد استفاده قرار می‌گرفت. از این بابت، ورزش به‌عنوان موضوعی اجتماعی فراتر از تفریح و بازی تلقی گردیده و در این بازه زمانی روز به روز بر اهمیت خود می‌افزود (Taylor, 1988; Ali- (son, 1986:33-37).

ورزش، تنها به‌عنوان رویکرد مورد استفاده هژمونی برتر جهانی در جریان رخنه نمودن به جامعه مدنی کشورهای در حال گذار نبوده است، بلکه در دوران پسااستعماری نیز نقش ورزش دچار چرخشی حیاتی شده و در حکم ابزار اصلی ساخت جامعه مدنی در برخی کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین، به‌نحو درهم‌تنیده‌ای با دفاع ملی، ناسیونالیسم و وطن‌دوستی، یک‌پارچه‌سازی هویتی، افزایش بهره‌وری‌های اجتماعی، به رسمیت‌شناختن بین‌المللی و حتی بهبود هویت فرهنگی، هم‌راستا شد (Riordan, 1993).

در سال‌های پس از جنگ سرد، کشورهای غربی توسعه یافته نیز به‌خوبی اهمیت ورزش در عرصه‌های داخلی را مدنظر داشته‌اند. به نظر می‌آید که دولت‌های رفاه دهه ۷۰ میلادی به‌طرز مؤثری اثرات ورزش در جامعه مدنی را درک نموده و سعی در ساخت هژمونی ملی از این طریق داشتند. به‌عنوان مثال، ورزش از دهه ۱۹۷۰ در مقام یک عنصر خدمات اجتماعی در انگلستان و بسیاری از کشورهای دیگر مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در این برهه زمانی، دولت‌های مستقر به‌نحو مؤثری از ورزش در دولت رفاهی خویش سود بردند و ورزش، تفریح و سرگرمی به‌عنوان راهکار جامع مورد توجه سیاست‌گذاران قرار گرفت. دولت‌های رفاه بر این اعتقاد بودند که افزایش سطوح ورزش می‌تواند منجر به

بهبود مادی و فیزیکی و هویتی شهروندان شود (Houlihan, 1991).

منطق دولتی دخالت و استفاده از ورزش، اگرچه در هر دوره تاریخی همراه با عناصر و خواست‌هایی متفاوت بوده، اما به نظر می‌رسد که فهم رابطه ورزش و سیاست توسط دولت‌ها امری واضح و مشخص است و از این رو، تاریخی به وسعت شکل‌گیری جوامع انسانی دارد. در واقع، ورزش مدرن به ندرت جدای از سیاست محسوب گردیده و به عبارت دیگر، شواهد بسیاری کمی ایده جدایی ورزش از سیاست را در عرصه‌های عملی تقویت می‌کنند.

۳. نقش جامعه‌شناختی ورزش در شکل‌گیری هژمونی ملی در عرصه‌های داخلی

گرامشی تحت تأثیر فلسفه هگل بر نقش آگاهی و اختیار انسان در بازخوانی مجدد مارکسیسم تأکید داشت. او ماتریالیسم منفعلانه مارکسیسم ارتدوکس را مورد انتقاد قرار داد و به جای آن، از نقش اراده انسان و فلسفه پراکسیس در جهت ساخت مارکسیسم فرهنگی دفاع کرد. گرامشی بر خلاف مارکسیسم کلاسیک که زیربنا را اصلی تعیین‌کننده می‌خواند، به روبنا نیز توجه داشت و حوزه جامعه مدنی را با اهمیت معرفی کرد. این متفکر، روند سلطه ایدئولوژیک را به معنای قدرت مطلق دولتی معرفی کرد و آگاهی را در شکل‌گیری طبقات زیر چتر قدرت حاکم بسیار مهم دانست (Larrain, 1983:82).

در این رویکرد، می‌توان گفت که دولت، جامعه مدنی و جامعه سیاسی ترکیبی از رضایت و اجبار را حفظ کرده‌اند و از این روست که فهمیدن هژمونی در شناخت نقش ورزش و تأثیر آن بر عوامل جامعه‌شناختی داخلی اصلی مهم و اساسی را تشکیل می‌دهد.

هژمونی عبارت است از دستگاه فکری که توسط گروه مسلط، رضایت گروه‌های زیر فرمان را در جهت قبول رهبری گروه تضمین نموده و در مراحل بعدی در جهت کسب قدرت دولت و نگهداری از آن استفاده می‌شود (Simon, 1977: 23).

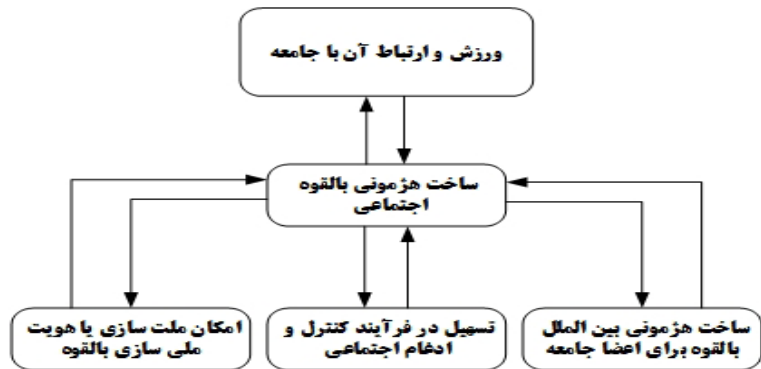
امروزه، ورزش مبدل به یکی از شاخص‌های مهم جامعه مدنی شده است. ورزش به عنوان عنصری فرهنگی می‌تواند راه و رسم زندگی گروهی و ملی را با ابزار خویش ترویج کرده و در مواردی حتی منجر به نزدیکی بیش‌تر به آداب جهانی شود. معانی و ارزش‌های مندرج در ورزش و سیستم باورها و آداب رسوم اجتماعی مرتبط با آن، نقش با اهمیتی در ساخت فرهنگی جامعه داراست (Clarke, 1976:10).

با شکل‌گیری فرهنگ هژمونیک در اندیشه گرامشی^۱، زمینه عدم شکل‌گیری

۱. گرامشی شکل‌گیری مفهوم فرهنگ ملی را توهمی از سوی قوم اکثریت میدانند. اندیشه گرامشی

تضادهای ملی فرآهم می‌آید و در این شرایط، فرهنگ غالب خود را در سطح جامعه مدنی مردم مستحکم می‌سازد و در این راه از ارگان‌های فرهنگی جامعه سود می‌برد (می‌توان ورزش و رابطه آن با نهاد اجتماعی را نیز به عنوان یک ارگان فرهنگی مورد بررسی قرار داد). در اندیشه این متفکر، هژمونی سرمایه‌داری تحت عنوان یک دستگاه وسیع دولتی شامل دادگاه‌ها، آموزش و پرورش، مؤسسات دموکراتیک و هم‌چنین ارتش شکل می‌گیرد و توجه به شاخص‌های سازنده فکر و اخلاق در جامعه برای قدرت یابی و ثبات سیستم اجتماعی با اهمیت معرفی گردیده و تمامی مؤسساتی که در حوزه ساخت فکر و اخلاق نقش دارند به‌عنوان عناصر قدرت‌زا معرفی می‌شوند (Gramsci, 1971: 132).

بدین ترتیب، می‌توان ادعا کرد که ورزش نیز به‌عنوان عنصری از جامعه مدنی در ارتباط با سیاست قرار دارد و از طریق آن است که شکل‌گیری ساخت هژمونی بالقوه اجتماعی ممکن می‌شود. ساخت هژمونی بالقوه‌ای که با استفاده ابزاری از ورزش ایجاد شده است، نقش واضحی در سه عرصه تسهیل فرایند کنترل و ادغام اجتماعی دولت-ملت‌ها، ساخت هژمونی بین‌المللی بالقوه برای اعضای جامعه و هم‌چنین امکان هویت ملی‌سازی بالقوه داراست و هر سه این عوامل در یک فرایند متقابل بر شکل‌گیری ساخت هژمونیک بالقوه اجتماعی دولت نقش واضحی خواهند داشت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.



شکل ۱: نمودار مفهومی ارتباط میان هژمونی بالقوه ورزش و سیاست

از آنجایی که زیر مجموعه مارکسیست فرهنگی و هم‌راستا با اندیشه متفکرینی مانند لوکاج قرار دارد، در صدد نقد جامعه سرمایه‌داری است و درصدد شکل‌گیری ایده‌رهای بخشی به طبقات زیردست اجتماعی است. از این رو، تحلیل او دیدی انتقادی نسبت به جامعه سرمایه‌داری دارد و تعهد اندیشه او به مفهوم انقلاب اجتماعی اصلی در اندیشه‌اش محسوب می‌شود. این نگاه، وجهه انتقادی رویکرد گرامشی را نادیده گرفته و درصدد این است که از این روش برای فهم بهتر ورزش به‌عنوان عاملی فرهنگی سود بجوید. بدین شیوه، رویکرد این پژوهش مارکسیستی نیست (ر.ک. گرامشی، ۱۹۷۱).

۱,۳. رابطه ورزش، ملت‌سازی و هویت ملی

ملت‌سازی مهم‌ترین پدیده سیاسی است که در قرن بیستم، آینده بسیاری از کشورها را به خویش معطوف ساخته است. در برهه تاریخی پس از جنگ جهانی دوم، شاهد شکل‌گیری پدیده کشورهای پسااستعماری در نظام بین‌الملل بوده‌ایم. در دوران استعمارزدایی، نقشه جهان و دولت-ملت‌های شکننده، به گونه‌ای وسیع تغییر کرد و کشورهای مستقل برای بقای خود به نحوی گسترده با پدیده ملت‌سازی روبه‌رو شدند.

ارزش و اهمیت بالقوه ورزش برای هویت ملی‌سازی، امری است که از شواهد تاریخی دوران پسااستعماری قابل برداشت است. در این دوران، بسیاری از رهبران سیاسی از طریق دست‌کاری مثبت در ترویج و هدف‌مندسازی ورزش، سعی در ساخت هژمونی ملی داشتند. بسیاری از کشورهای پسااستعماری، درگیر مشکلات حاد بعد از استقلال بودند و در این شرایط، ورزش به‌عنوان متغیری در جهت حل موقت و ریشه‌ای این مصائب معرفی شد. در همین دوران، از ورزش در جهت تغییر وفاداری‌های قومی به دولت جدید استفاده شد و مباحث مرتبط با هژمونی‌سازی ورزش در ایجاد حس ملیت و ناسیونالیسم به‌عنوان نماد ملی، مورد پذیرش قرار گرفت و ورزش در حکم نمادی ملی، مجرای برای تخلیه احساسات، خشم جمعی و ایجاد آگاهی اجتماعی مردم معرفی گردید (Magu-ire, 1994:398).

به‌عنوان مثال، در طول استعمار کره توسط ژاپن، گروه‌های ورزشی کره‌ای در برابر سازمان‌دهی هژمونیک ژاپن ایستادگی نموده و استقلال از ژاپن را نزد جوانان تشویق کردند. بنابراین، ورزش در کره به ترویج و توسعه فرهنگ ملی کره‌ای کمک جدی نمود (Mcpherson, Curtis, 1989:83). هارگریوز نیز پس از مطالعه بازی‌های المپیک بارسلونا، به این نتیجه رسید که این مسابقات ورزشی به تقویت هژمونی اسپانیایی کمک نموده و در حالی که این کشور از هویت‌هایی چند پاره تشکیل شده، پیروزی‌های ورزشی ملی، در ایجاد هویت اسپانیایی‌ها تأثیر جدی داشته است (Hargreaves, 1982:62-87).

ورزش عاملی در جهت ایجاد حس هم‌بستگی ملی تلقی گردیده و پیروزی فرانسه در جام جهانی فوتبال سال ۱۹۹۸، فرصت مهم و با اهمیت برای یک‌پارچه‌سازی شهروندان و شکل‌گیری هویت ملی فراهم آورد. دانسی بر این اعتقاد است که پیروزی‌های فرانسه در جام جهانی ۱۹۹۸ در عرصه‌های بین‌المللی، ارزش‌های سنتی این کشور را ترویج نموده است (Dauncey, 1999:144). به‌طور کلی، پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ورزش باعث تقویت هویت ملی، وحدت ملی، غرور ملی، ملی‌گرایی و ادغام اقلیت‌ها می‌شود و

سیاست‌مداران برای تقویت وحدت ملی و ادغام اقلیت‌ها از ورزش استفاده برده‌اند (Şahin, ۲۰۱۰).

دولت‌های مدرن با استفاده از ورزش می‌توانند وحدت و تمایز ملی خویش را تثبیت نموده و در عرصه‌های بین‌المللی نیز با استفاده از نمادهای فرهنگی هم‌چون سرود ملی، پرچم، تمبر و نیروهای ورزشی درصدد نشان دادن فردیت کشور خویش برآیند. از این‌رو، موفقیت در میزبانی مسابقات معتبر ورزشی، برای اهداف سیاسی کشورها بااهمیت تلقی می‌شود و بسیاری از دولت‌مردان تمام تلاش‌شان را برای گرفتن میزبانی رویدادهای بین‌المللی می‌نمایند.

البته استفاده از ورزش به‌عنوان عاملی هژمونیک در جهت شکل‌گیری هویت ملی، شمشیری دو لبه است و در صورت عدم همراهی ساختارها و وجود شکاف عمیق فرهنگی-هویتی، می‌تواند خواست‌های گروه‌های فروملی را نمایان سازد. شکل‌گیری هژمونی ضددولتی ورزش نیز در مواردی رخ داده است که می‌توان از فوتبال در اسپانیا نام برد. در طول دوران رژیم فرانکو، تیم‌هایی هم‌چون بارسلونا، اتلتیک بلبائو و رئال سوسیداد، به ساخت هژمونی بر ضد دولت و رژیم می‌پرداختند. در این بازه زمانی، بارسلون‌ها، کاتالان‌ها و باسک‌ها به عنوان اپوزیسیونی بودند که نمادها، پرچم، زبان مدرسه آنان توسط رژیم فرانکو نادیده گرفته می‌شد. بدین‌رو، فوتبال به عنوان عنصری فرهنگی در تقابل با دولت مورد استفاده جدی قرار گرفت (Arnaud, 1998:109-112).

در عرصه‌های اهمیت ساخت هویت ملی ورزشی نیز می‌توان از دولت افغانستان پساتالبانی نیز نام برد که پس از اشغال کشور و شکست طالبان، از مجامع جهانی درخواست کرد که اجازه شرکت در بازی‌های المپیک را به این کشور بدهند و از این طریق به‌عنوان یک عامل مشروعیت‌زا در جهت ساخت و ساز هویت ملی از آن سود ببرد (Houlihan.B, 2003:357).

همان‌طور که بیان شد، ورزش به‌عنوان یکی از ابزارهای بااهمیت جامعه مدنی در جهان کنونی، می‌تواند مورد استفاده ابزاری دولت برای ساخت هویت ملی قرار گیرد.

۲،۳. رابطه ورزش و کنترل-ادغام اجتماعی

انسان‌ها موجوداتی هستند که در محیط اجتماعی به زندگی ادامه می‌دهند و خروج از اجتماع برایشان غیرممکن است. بدین دلیل، انسان‌ها می‌بایست بخش زیادی از رفتارهایشان را تحت کنترل ساختارهای اجتماعی قرار دهند.

این موضوع، نشان‌گر ضرورت وجود ارگان‌های اجتماعی (از قبیل ارگان‌های اقتصادی، مذهبی، آموزشی، سیاسی و ...) جهت مشخص کردن رفتارها و تصمیمات متعارف انسانی است. رشته جامعه‌شناسی به بررسی نحوه تأثیر ارگان‌های اجتماعی بر رفتار انسان‌ها پرداخته و برهم کنش ارگان‌های اجتماعی مختلف با یکدیگر، تشکیل، فرسودگی و نابودی این نهادها را مطالعه می‌کند. بدین‌رو، مباحث مرتبط با کنترل و ادغام اجتماعی، متغیر بااهمیتی در علم جامعه‌شناسی محسوب می‌شود.

در اندیشه و رویکرد هژمونی گرامشی، مقوله کنترل اجتماعی همیشه امری مبتنی بر اجبار ساختاری محسوب نمی‌شود و نقش عوامل جامعه‌شناختی-فرهنگی در شکل‌گیری کنترل اجتماعی اهمیت پیدا می‌کند. هژمونی گرامشی به توصیف شرایط اجتماعی‌ای می‌پردازد که در آن تمامی جنبه‌های واقعیت توسط یک طبقه و یا یک گروه تحت سلطه قرار می‌گیرد (Livingstone, 1976:235).

گرامشی بر این اعتقاد است که گروه‌های غالب در جامعه در اصل عبارت‌اند از «گروه‌های حاکم». این گروه‌ها تسلط خود را نه با زور بلکه با تأمین رضایت خودجوش «گروه‌های تابع هژمونی تداوم می‌بخشند. در گروه‌های تابع هژمونی، تأمین رضایت خودجوش از طریق مبادله آگاهی‌های سیاسی و ایدئولوژیک صورت می‌گیرد که پیوند دهنده گروه‌های غالب و مغلوب به یکدیگر است. در تأمین رضایت، نقش ورزش به‌عنوان یک عامل فرهنگی بسیار بااهمیت است (Dominic, 2004:165).

به صورت کلی، می‌توان از دو نوع کنترل اجتماعی نام برد:

الف) رویکرد فیزیکی-اجباری قدرت: در این رویکرد، اجبار از طریق منابع فیزیکی قدرت است و در آن، کنترل اجتماعی مستقیماً با پاداش به کسانی که از هنجارها پیروی کرده‌اند و با مجازات افرادی که از هنجارهای سازمان اجتماعی انحراف داشته‌اند، صورت می‌گیرد.

ب) رویکرد ایدئولوژیک-فرهنگی: این رویکرد، به صورت دخالت غیرمستقیم شکل می‌گیرد و از طریق دست‌کاری در آگاهی افراد جامعه هویت ملی مسلط را به آنان القا می‌کند. در این رویکرد، اعضای جامعه به صورت فرهنگی، سیستم توزیع قدرت، پاداش و پیروی از قوانین را قبول می‌کنند. بدین ترتیب، نقش جامعه مدنی و هژمونی فرهنگی در این رویکرد بااهمیت می‌شود.

ادغام اجتماعی یکی از جنبه‌های مهم کنترل اجتماعی محسوب می‌شود. ادغام اجتماعی علی‌الخصوص در کشورهای تازه تأسیس که بر روی شکاف‌های

فروملی شکل گرفته‌اند، اصلی اساسی در تداوم اجتماع است. نتایج تحقیقات نشان می‌دهد که طیف وسیعی از مباحث یک پارچگی اجتماعی، تحت پوشش ورزش قرار گرفته است و این پدیده می‌تواند در مواردی هم‌چون مبارزه با بزهکاری نوجوانان، ایجاد حس اجتماعی واحد در طول دوره‌های سریع شهرنشینی و ادغام گروه‌های مختلف قومی در جوامع چندپاره، نقش مؤثری داشته باشد. ورزش می‌تواند نوعی هنجار اطاعت انضباط ناشی از کار گروهی را نیز ترویج کند (Riordan, 1980).

در سیاست‌گذاری‌های ایرلند شمالی نیز سیاست‌های مربوط به مباحث ورزشی تفریحی و امکانات عمومی در جهت پل زدن فاصله میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، مورد استفاده بوده است. از سویی دیگر، در دهه ۷۰، انگلستان نیز شیوه‌ای برای ادغام اجتماعی توسط ورزش معرفی کرد و نقش ورزش در پیش‌گیری از بزهکاری جوانان و خراب‌کاری مورد توجه رهبران این کشور قرار گرفت. از این‌رو، دولت رفاه با برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های جسمی و روانی شهروندان، درصدد کاهش خستگی و ناامیدی‌های شهری، افزایش مشارکت و بهبود اوقات فراغت مردم بود.

به نظر می‌آید که در ایالات متحده آمریکا نیز از ورزش در جهت انتقال ارزش‌های موفقیت در رقابت، کار سخت، پشتکار در امور، ایجاد نظم و انضباط، کار تیمی و اطاعت از قدرت، استفاده آموزشی می‌شود. از این‌رو، دولت آمریکا در برنامه‌های آموزشی کودکان، تأکید بالایی بر بهبود شرایط ورزشی در مدارس این کشور داشته و از این عامل در جهت آموزش اجتماعی-فرهنگی مردم سود می‌جوید و به جامعه‌پذیری آنان می‌پردازد (Eitzen.D, 2000:44).

برخی محققین نشان داده‌اند که در طول تاریخ مدرن، فرانسه نیز از ورزش به‌عنوان یک ابزار سیاسی برای عظمت‌بخشی به ملت فرانسه استفاده کرده است. از سوی دیگر، نوع نگاه سیاست‌گذاران فرانسه به پدیده ورزش مبتنی بر شکل‌گیری تبلیغات و نیز تحت سلطه قرار دادن دیگر کشورهای جهان در اهمیت‌یابی این پدیده نقش داشته است (Arnaud & Riordan, 1998:114).

البته بایست این نکته را نیز مورد توجه قرار داد که ورزش در مواردی نیز فرصت مناسبی را برای مخالفان سیاسی پدید می‌آورد تا در دوران سرکوب رژیم در جهت یک‌پارچگی تلاش نمایند. به عنوان مثال، می‌توان از کره جنوبی در طول استعمار ژاپن نام برد (۱۹۱۰-۱۹۴۵). در این دوران تاریخی، شاهد شکل‌گیری گروه‌های ورزشی‌ای هستیم که کراهی‌ها را در برابر سازمان‌دهی هژمونی فرهنگی و سیاسی ژاپن یک‌پارچه می‌سازد و آنان را برای استقلال متحد می‌کند (Mulling, 1989). در آفریقای جنوبی نیز در طول دوران آپارتاید،

حضور تیم‌های خارجی سیاه و سفید باعث حمایت تماشاگران از تیم‌های خارجی می‌گردد و مردم از این طریق سعی داشتند از مباحث مرتبط با تبعیض نژادی در کشورشان بیزاری بجویند (Houlihan, 2003:82).

همان‌طور که پیش از این بیان شد، هر ساخت اجتماعی در رویکرد گرامشی بایست به مفهوم فرهنگ مردم توجه کند و سعی در ساخت یک دانش اجتماعی برای تحت سلطه قرار دادن جهان اجتماعی داشته باشد. در باب توجه به فرهنگ، هسته اصلی تفکر گرامشی بر حسب دو مفهوم هژمونی و تولید رضایت معرفی می‌شود که در کتاب یادداشت‌های زندان، او رویکرد فرهنگی‌اش را معرفی می‌کند (Gramsci, 1971).

از این‌رو، ورزش نیز به‌مثابه یک عامل فرهنگی می‌تواند تأثیر به‌سزایی در کنترل اجتماعی، اعم از حفظ نظم اجتماعی، ارتقای اجتماعی و یک‌پارچگی آن و یا انتقال ارزش‌های اجتماع داشته باشد و شرایط را برای هژمونیک شدن قدرت سیاسی فراهم آورد.

۴. نقش ورزش و شکل‌گیری هژمونی ملی در عرصه‌های بین‌المللی

امروزه در عرصه‌های بین‌المللی و روابط بین‌الملل، شکل‌گیری قدرت وابسته به عوامل داخلی و جامعه‌شناختی است. اولین اصل در شکل‌گیری قدرت بین‌المللی، وحدت درونی و وجود توافق آرا پیرامون موضوعات اجتماعی در سطح جامعه داخلی است. ایدئولوژی غالب در جوامع، با استفاده از نهادهای اجتماعی سعی می‌کند تا آگاهی عمومی را نزد آحاد جامعه شکل داده و با تشکیل سرمایه اجتماعی، از ورزش به‌عنوان عاملی در جهت وحدت اجتماعی استفاده نماید. هژمونی ملی هم‌چون سیمان، بلوک‌های متفاوت از نیروهای غیرمنسجم جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد (Roger.S, 1977: 82).

همان‌طور که گفته شد، دولت‌ها در دوران‌های تاریخی از ورزش به‌عنوان ابزاری در ترویج بهبود عملکردهای نظامی در زمان جنگ بهره برده‌اند و ارتباط بین این متغیر و نگرش‌های نظامی به‌طور مشهودی در دوره افزایش ناسیونالیسم و مبارزه با امپریالیسم شدت یافت و به‌خصوص پس از نیمه دوم قرن نوزدهم، می‌توان نمونه‌هایی از این پدیده را مشاهده کرد. به‌عنوان مثال، ژیمناستیک در بسیاری از کشورها هم‌چون آلمان، دانمارک، سوئد، روسیه و انگلستان مورد توجه قرار می‌گیرد. مثلاً در دستور کار ارائه‌شده از سوی دولت انگلستان در جهت افزایش توجه به ژیمناستیک برای آموزش به مدارس ابتدایی در سال ۱۸۷۰، این‌گونه بیان می‌شود که از ژیمناستیک برای بهبود وضعیت و افزایش

خروجی و برون‌داد کاری در سطح جامعه، افزایش قدرت نظامی، کاهش نرخ جلوگیری از جرم و کاهش نرخ هزینه‌های پلیسی در مقابل هزینه‌های جنایی بایست استفاده گردد (Riordan.J, 1980).

برخی محققان بر این باورند که ورزش در حکم آینه ایدئولوژی اجتماع است و در آن انعکاس دقیقی از ایدئولوژی حاکم بر یک کشور در طول زمان خاص را نیز می‌توان شناسایی کرد. همراه با افزایش تکنولوژی‌های نظامی، توجه به ورزش به‌عنوان عاملی برای دفاع ملی کمرنگ‌تر شده، ولی به نظر می‌آید که متغیر ورزش و عوامل اجتماعی مرتبط با آن به‌نحو مؤثری در افزایش قدرت‌مندی یک کشور نقش فعال و مستقیمی دارند.

در بسیاری از کشورها و در عرصه سیاست‌گذاری بین‌المللی (علی‌الخصوص کشورهای ایدئولوژیک شرقی)، از ورزش به‌عنوان یکی از متداول‌ترین راه‌های تبلیغات سیاسی استفاده شده است.

تیلور، سه راهکاری که ورزش در تصمیم‌سازی‌های سیاسی کشورهای ایدئولوژیک مؤثر بوده را مورد بررسی قرار داده و در این مطالعه کشورهای بلوک شرق را مدنظر داشته است. او به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه این کشورها با استفاده از هژمونی ورزش سعی در رسیدن به خواست‌های سیاسی خویش داشته‌اند. به‌عنوان مثال، ورزش به‌گونه‌ای مؤثر در کوبا به سیاست داخلی و خارجی و کسب هژمونی در هر دو بعد متصل است:

الف) ورزش به‌عنوان عنصری اجتماعی در حمایت از ایدئولوژی سوسیالیستی، هم در داخل و هم در عرصه‌های بین‌المللی است. در عرصه‌های داخلی، با شکل‌دهی به هژمونی داخلی می‌تواند نوع نگاه پدیدارشناسانه مردم را به پیروزی ایدئولوژی سوسیالیستی مطمئن سازد و در عرصه‌های بین‌المللی نیز به ترویج نمادهای انقلابی کوبا می‌پردازد.

ب) ورزش کمک جدی به ایجاد روح انقلابی در نسل‌های جوان نموده و در ایجاد هویت انقلابی و استحکام هم‌بستگی ملی نقشی بااهمیت را ایفا می‌کند. این هم‌بستگی داخلی در افزایش قدرت بین‌المللی کوبا نیز تأثیر دارد.

ج) در جریان ورزش‌هایی درگیرانه با کشورهای غربی، اگر موفقیتی از جانب کوبا حاصل می‌شد، به‌معنای موفقیت و پیروزی قدرت کوبا بر هژمونی جهانی محسوب شده و دولت می‌توانست از این طریق به تعریف قدرت ملی خود در ارتباط با قدرت‌های بین‌المللی بپردازد (Taylor, 1988:4).

در کوبا از سال ۱۹۵۹، ورزش به‌طرز فعالی در ارتباط با ایدئولوژی حاکم

بود و از ورزش در جهت تلقین آرمان‌های انقلابی و ارزش‌های سوسیالیستی و کمونیستی استفاده می‌شد. به عنوان مثال، می‌توان از والیبال کوبا در رقابت با ایالات متحده آمریکا نام برد. تیم والیبال این کشور با قدرت‌گیری توانست در دوره‌ای مقابل ایالات متحده آمریکا قدرت‌نمایی کرده و بدین ترتیب، رهبر کوبا این پیروزی ورزشی را به‌عنوان پیروزی وطن‌پرستانه و انقلابی خواند (Taylor, In Alison, 1986:33-37). از سویی دیگر، می‌توان از تاریخ هند نیز یاد کرد که در این کشور رشته کریکت به‌عنوان پیروزی نمادین در مقابله با ستم‌گری دولت استعماری انگلستان مورد توجه قرار می‌گرفت.

سطح بعدی رابطه ورزش و هژمونی بین‌المللی کشورها، در تماس‌های ورزشی است که در عرصه‌های روابط بین‌المللی مابین کشورها صورت می‌گیرد و نشانه‌هایی از ارسال سیگنال‌های مثبت و منفی دیپلماتیک را می‌توان مشاهده نمود. امروزه، رشد رقابت‌های ورزشی و پیشرفت فن‌آوری رسانه‌ای، ورزش را به‌عنوان یکی از منابع جذاب دیپلماتیک معرفی نموده است. از این رو، برای بسیاری از دولت‌ها، تماس‌های بین‌المللی ورزشی آن‌هم با کمترین هزینه، منابع قابل ملاحظه تبلیغاتی را در سطح جامعه مدنی فراهم می‌آورد.

یکی از نمونه‌های شناخته‌شده استفاده سیاسی از ورزش را می‌توان در دهه ۷۰ میلادی مشاهده کرد که تلاش‌هایی در جهت بهبود روابط میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین صورت گرفت. بعد از ارسال دعوت‌نامه چین به آمریکا، در سال ۱۹۷۱ تیم تنیس روی میز آمریکا به چین اعزام شد و به دنبال آن، یک سال بعد این تعامل دیپلماتیک ورزشی در بسکتبال به سود آمریکا پیگیری شد. انتخاب این ورزش‌ها، بدین دلیل بود که تساوی برد و باخت این دو کشور شرایط را برای بهبود روابط بیش‌تر فراهم می‌کرد (Hill, 1996).

مثال دیگر استفاده از هژمونی ورزش در عرصه‌های تنش‌زدایی بین‌المللی را می‌توان در اواخر دهه ۱۹۵۰ بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق مشاهده نمود.

ورزش به غیر از ایجاد روابط نزدیک میان دشمنان بین‌المللی، معمولاً ابزاری بین‌المللی در جهت حفظ و خوب ماندن روابط مابین همسایگان و متحدان نیز تلقی می‌شود. از این رو، ورزش به‌عنوان عاملی استراتژیک برای تبلیغات دیپلماتیک توسط اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گرفت و این کشور برای گسترش روابط خود با کشورهای تازه‌استقلال‌یافته در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین، از این روش سود جست. برای مثال، در سال ۱۹۸۶ اولین قرارداد مبادله ورزشی دوجانبه مابین چین و اتحاد جماهیر شوروی سابق در پکن امضا شد که در آن ۴۰ گروه ورزشی بیش از سه سال بین دو کشور مبادله شدند.

در روشی مشابه، ایالات متحده آمریکا نیز از طریق لینک‌های ورزشی مشابه، درصدد بهبود روابط با ژاپن بود (Arnaud & Riordan, 1998:20).

به‌طور کلی، می‌توان ادعا نمود که ورزش هم در سطوح داخلی با ساخت هژمونی و هویت ملی منجسم‌گونه می‌تواند نقشی مؤثر در کسب قدرت بین‌المللی داشته باشد و هم در عرصه‌های بین‌المللی، که با متغیرهایی چون دیپلماسی ورزشی شرایط را برای نمایاندن قدرت و پرستیژ کشورها و ایدئولوژی‌هایشان به نظام بین‌المللی فراهم می‌آورد و بدین‌سان در شکل‌گیری هژمونی ملی و قدرت‌یابی بین‌المللی مؤثر واقع می‌شود.

ورزش و سیاست رابطه بسیار نزدیک و بسیطی با یکدیگر دارند. در عرصه‌های بین‌المللی، ورزش کاران و بازیکنان ورزشی به عنوان سفیران و نمایندگان رسمی یک فرهنگ هژمونیک ملی تلقی می‌شوند. رابطه میان ورزش کاران و مردم کشور، علاوه بر این که تصویری نمادین از هژمونی ملی را نشان می‌دهد، در دیدگاه دیگر کشورهای جهان، نفوذ هژمونیک، اعتبار و حیات کشور متبوع را نیز با اهمیت می‌نماید. به همین دلیل، کشورها از ورزش در جهت تشویق وحدت ملی، توسعه و بهبود اعتبار خارجی سود می‌جویند. ترویج غرور ملی از طریق قهرمانان وطنی نیز یکی دیگر از ابزارهای ورزش در سیاست است.

در رویدادهای بین‌المللی، ورزش به‌عنوان ابزاری با اهمیت برای کسب قدرت معرفی می‌شود که نیازی به رویکردهای مستقیم و خشن ندارد. این ابزار یکی از امن‌ترین و بی‌ضررترین ابزارهای کسب هژمونی بین‌المللی است. به نظر می‌رسد که در عرصه‌های بین‌المللی، روابط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین دولت‌ها تأثیر بسیاری از ورزش می‌پذیرد و از این‌رو، درگیری دولت‌ها در عرصه ورزش، برای به دست آوردن قدرت و امنیت است (Taylor, in Allison, 1986:29).

همان‌طور که بیان شد، امروزه ورزش به‌عنوان ابزاری برای قدرت نرم در عرصه‌های نظام جهانی به حساب می‌آید که قادر به تأثیرگذاری مثبت و منفی بر روابط بین‌الملل و کشورهاست و از طرف دیگر، بر پرستیژ کشورها اثر می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

رابطه ورزش و سیاست، تاریخی به وسعت شکل‌گیری جوامع انسانی و مفهوم سیاست دارد. ورزش در هر سیستم اجتماعی به گونه‌ای متفاوت مورد بهره‌برداری‌های سیاسی قرار گرفته و در جهان مدرن نیز این رابطه از سطوح نهادگرایی و قانونی فراتر رفته و در عرصه‌های عملی به گونه‌ای لاینفک در حال پیگیری است. همان‌طور که ذکر آن رفت، در یونان باستان نشانه‌هایی از این ارتباط را می‌توان جست، اما به طور خاص در قرن نوزدهم و بیستم نمودهای این رابطه به گونه‌ای واضح خویش را نمایان ساخته است. این نگاهشده، در سطحی فراتر از رویکردهای نئومارکسیت، رادیکال و نظریات ارتدوکس در باب رابطه ورزش و سیاست، با استفاده از رویکرد فرهنگی گرامشی، شاخص‌های جامعه‌شناختی را که می‌تواند توسط ورزش مورد استفاده نظام سیاسی قرار گیرد، مشخص کرد. رابطه فرهنگی ملی، ایدئولوژی وحدت‌بخش، هژمونی و جامعه مدنی کلیدواژه‌هایی هستند که با استفاده درست و به‌جای آن‌ها در باب رابطه ورزش و سیاست، می‌توان به شاخص‌های جامعه مدنی ساز ورزش، با استفاده و تأکید بر تجربیات جهانی دست یافت.

تحلیل کنترل دولت‌ها بر ورزش، حاکی از پیوستگی روزافزون این دو عامل به یکدیگر است. در هر برهه تاریخی، دولت-ملت‌ها بنا به خواست‌هایی متفاوت، از ورزش به‌مثابه یک ابزار اجتماعی سود برده‌اند که در متن پژوهش نیز با شیوه‌ای تاریخی این اطلاعات مورد توصیف و تبیین قرار گرفت. ساخت احساسات ایدئولوژیک ملی، استفاده از ورزش به‌عنوان ابزار و سلاحی سیاسی، ساخت هژمونی بین‌المللی، شکل‌گیری انسجام درونی قومی-فرهنگی دولت‌ها، استفاده از ورزش به‌مثابه جنگ‌های نیابتی، کنترل مردمان تحت سیطره، رخنه نمودن به جامعه مدنی دیگر کشورهای جهان، افزایش بهره‌وری اجتماعی، شکل‌دهی و بسیط نمودن جوامع چندپاره پسااستعماری و بهبود شرایط فکری و روحی شهروندان داخلی، از متغیرهایی است که در طول تاریخ دولت‌ها را به دخالت مستقیم یا غیرمستقیم در ورزش ترغیب نموده است.

در سطح بعدی، رابطه ورزش در ساخت هژمونی داخلی بسیار بااهمیت تلقی می‌شود. رویکرد گرامشی با تأکیدی که بر جامعه مدنی دارد، اهمیت سیطره دولت‌ها و گروه‌ها را بر این حوزه، به جهت حفظ امنیت اجتماعی افزایش می‌دهد. وجود عنصر رضایت در سطح جامعه مدنی، می‌تواند موقعیت دولت‌ها و حتی در مواردی گروه‌های خارج از دولت را تثبیت کند. به نظر می‌رسد که تجربیات جهانی نیز به‌خوبی نشان می‌دهند که معنا و ارزش‌های انتقال‌داده‌شده در عرصه‌های ورزشی و آداب و رسوم اجتماعی مرتبط با آن، نقشی اساسی

و بااهمیت در ساخت فرهنگی جوامع بازی می‌کنند. ورزش نیز به‌عنوان یکی از عناصر اصلی در ساخت هژمونی بالقوه اجتماعی، اهمیتی دوچندان برای نظام‌های سیاسی دارد. به نظر می‌رسد، در ارتباط با ساخت هژمونی بالقوه ورزش، سه عامل نقش تعیین‌کننده‌ای دارند: «تسهیل در فرآیند کنترل و ادغام اجتماعی توسط ورزش»، «امکان ملت‌سازی و یا هویت ملی‌سازی بالقوه از طریق ورزش» و «ساخت هژمونی بین‌المللی بالقوه برای جامعه و اعضای آن در عرصه‌های جهانی»؛ به‌گونه‌ای که این عوامل، رابطه ورزش و سیاست را به مسئله‌ای بااهمیت تبدیل کرده‌اند. در بسیاری از تجربیات جهانی، دولت-ملت‌های مستقر یا نوپا با استفاده از ورزش درصدد هویت ملی‌سازی بوده‌اند و در مواردی نیز بسیاری از گروه‌های برون‌دولتی در سطوح فروملی و فراملی از این متغیر برای رسیدن به امیال خویش سود برده‌اند. از این‌رو، ورزش در عرصه‌های ساخت هویت ملی شمشیری دو لبه معرفی شده که هم خواست‌های گروه‌های ملی را به‌خوبی نمایان می‌سازد و هم در مواردی برای گروه‌های فروملی و مبارز نیز ابزار خوبی برای مبارزه است.

در سطح رابطه ورزش و کنترل اجتماعی نیز بایست به سطوح ایدئولوژیک فرهنگی کنترل توجه کرد که تجربیات جهانی به‌خوبی نشان‌دهنده تأثیر ورزش بر این سطح کنترل اجتماعی هستند. در کل، ورزش در حفظ نظم اجتماعی، ارتقای اجتماعی و یک‌پارچگی و انتقال ارزش‌های اجتماع سنتی نقشی پویا داشته است.

نقش ورزش و شکل‌گیری هژمونی ملی در عرصه‌های بین‌المللی نیز به‌خوبی از تجربیات جهانی قابل برداشت است. امروزه نیز بسیاری از کشورها به‌وفور از متغیر ورزش به‌عنوان تبلیغات برای ساخت هژمونی برتر جهانی سود می‌جویند. به‌طور کلی، ورزش و هژمونی بالقوه‌ای که از آن شکل می‌گیرد، در دو جنبه مثبت و منفی قابلیت استفاده دارد.

در جنبه‌های مثبت، ورزش به‌عنوان یک ابزار سیاسی، علاوه‌براین که ملت واحدی را شکل می‌دهد، اقلیت‌ها را نیز در سطوح هویتی به ملت پیوند می‌دهد. از این‌رو، می‌توان بر نقش صلح‌ساز ورزش اشاره نمود که با تشویق روحیه ملی پدید می‌آید. استفاده دیپلماتیک از ورزش برای ایجاد صلح جهانی نیز می‌تواند در بهبود روابط بین‌المللی و هم‌راستایی منافع جهانی نقشی واضح داشته باشد. در سطح دیگر جنبه‌های مثبت ورزش نیز می‌توان از آن به‌عنوان ابزاری اجتماعی در جهت ایجاد عدالت در سطح جامعه، کمک به هم‌نوع، حل تضادهای اجتماعی، رفع درگیری‌های انباشته‌شده تاریخی، تشویق مشارکت مردم در حل مصائب اجتماعی و بالابردن قدرت تحمل مردم در سطح فرهنگ

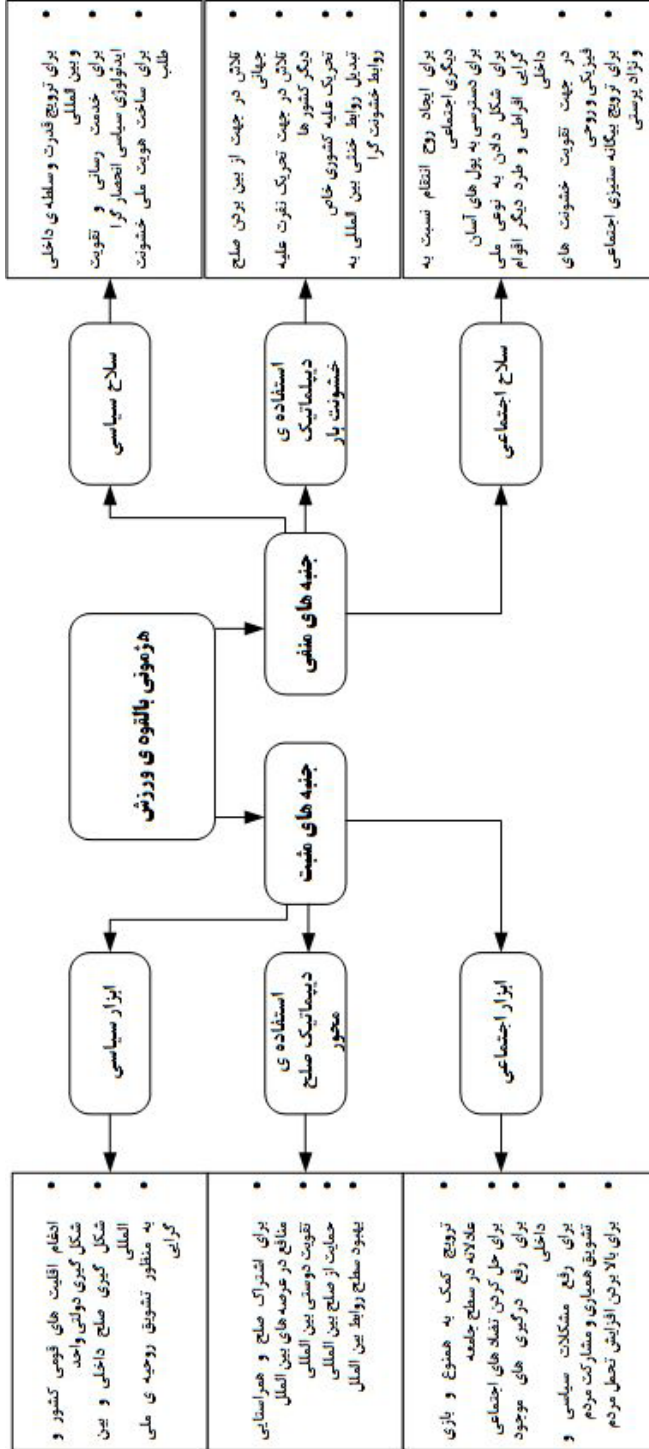
عمومی نام برد.

هژمونی بالقوه ورزش به‌مثابه شمشیری دو لبه، در مواردی نیز می‌تواند مورد استفاده نادرست نظام سیاسی قرار گیرد. در این مورد، ورزش در حکم یک سلاح سیاسی در جهت تقویت سلطه‌طلبی داخلی، خدمت‌رسانی به ایدئولوژی‌های انحصارگرای اجتماعی و ساخت هویت ملی خشونت‌گرا استفاده شود. از سویی دیگر، ورزش به‌عنوان ابزاری دیپلماتیک، برای تشویق خشونت جهانی نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد که به تحریک دیگر کشورها و تبدیل روابط خشنی در عرصه‌های بین‌المللی به روابط خشونت‌گرا منجر می‌شود.

در سطح پایانی جنبه‌های منفی هژمونی ورزشی، می‌توان از آن به‌مثابه سلاح اجتماعی نام برد. در این سطح، ورزش به‌عنوان وسیله‌ای در جهت ایجاد روح انتقام نسبت به دیگری اجتماعی، راه آسان برای دسترسی به پول‌های نامشروع، ابزار شکل‌دهی به نوعی ملی‌گرایی نژادی-افراطی، تقویت خشونت‌ها بر ضد دیگر گروه‌ها و دولت‌های جهانی و ترویج روح بیگانه‌ستیزی و نژادپرستی عمل می‌کند.

از این‌رو، ورزش به‌عنوان یک متغیر اجتماعی دارای سطوح متفاوتی است که پیگیری هر یک از این سطوح به سیاست‌گذاری دولت مرتبط می‌شود. ورزش هم می‌تواند به‌مثابه یک ابزار، مورد بهره‌برداری‌های مناسب در عرصه‌های ملی و جهانی قرار گیرد و هم می‌تواند به‌مانند یک سلاح مورد سوء استفاده دولت‌های متفاوت قرار گیرد. همان‌طور که بیان شد، منطق استفاده از ورزش در سیاست کاملاً متفاوت است و بنابراین، باید سطوح و هدف‌های آن را به‌گونه‌ای دقیق مورد بررسی قرار داد. در شکل شماره ۲، چارچوب مفهومی ابزارهای سیاسی هژمونی ورزش را می‌بینیم.

شکل ۲: چارچوب مفهومی ابزارهای سیاسی هژمونی ورزش



منابع

الف) منابع فارسی

التيامي نيا، رضا؛ محمدي عزيزآبادي، مهدي. (۱۳۹۴). نقش تبعي و تسريع کننده ورزش در فراهم کردن شرايط صلح در بين دولت ها، **فصلنامه تحقيقات سياسي بين المللي دانشگاه آزاد اسلامي واحد شهرضا**، شماره بيست و دوم، بهار ۱۳۹۴، صص ۱۴۹-۱۷۹.

ملکوتيان، مصطفي. (۱۳۸۸). ورزش و سياست، **فصلنامه سياست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سياسي، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸، صص ۳۰۱-۳۱۶.

ب) منابع غير فارسی

Allison, L. (ed.). (1993). **The Changing Politics of Sport**, .Manchester: Manchester University Press

Arnaud, P. & Riordan J. (1998). **Sport and International Politics**, E & FN Spon, London

Buckel Ba. (2008). **Nationalism, Mass Politics, and Sport: Cold War Case Studies at Seven Degrees**, DTIC Document

Dauncey, H. and Hare, G. (1999). **France and the 1998 World Cup: the National Impact of a World Sporting Event**, London: .Frank Cass Publishers

Dick Hebdige. (1979). **Subcultures: The Meaning of Style**, .Methuen, London

Dominic Strinati. (2004). **An Introduction to Theories of Popular Culture** ,Routledge, 2004 illustrated, revised

Eitzen, D. S. (2000). *Social Control and Sport*. In J. Coakley and .E. Dunning (Eds.), **Handbook of Sports Studies**, London: Sage

Gramsci, A. (1971). **Selections from the prison notebooks** (Q. Smith, eds. & trans.). New York: International Hoare & G. Nowell .Publishers

- Gramsci, A. (1997). **Le Opere. La Prima Antologia di Tutti .Gli Scritti**, ed. Antonio Santucci, Rome: Editori Riuniti
- Gratton, C. and Taylor, P. (1991). **Government and the Economics of Sport**, London: Longman
- Guttman, A. (1984). **The Games Must Go On: Avery Brundage and the Olympic Movement**, Columbia University Press, .New York, pp.62-81
- The Olympics: ‘A History of the Modern Games**, University of Illinois Press, Urbana, pp.53-71 (Guttman, A. 1992)
- Hargreaves, J. (1982). *Sport, Culture and Ideology*. In J. Hargreaves (Eds.), **Sport, Culture, and Ideology**, London: Routledge and Kegan Paul.62-87
- Heywood, Andrew. (1994). **Political Ideas and Concepts: An Introduction**, London Macmillan &
- Hill, C. R. (1996). **Olympic Politics: Athens to Atlanta 1896 – 1996**, Manchester: Manchester University Press
- Hoberman J. M. (1987). *Sport and Social Change: The Transformation of Maoist Sport*, **Sociology of Sport Journal**, 4: 156-70.
- Houlihan, B. (1991). **The Government and Politics of Sport**, .London: Routledge
- Houlihan, B.(2003). **Sport and Society**, Sage Publications, .London
- Ja, T.G. (1998). **Spanish sports policy in Republican and Fascist Spain**, in Arnaud, P. & Riordan J. (1998). **Sport and International Politics**, E & FN Spon, London pp.109-112
- John Clarke, et al. (1976). **Subcultures, Cultures and Class, Resistance Through Rituals: Youth Subcultures in Post-War Britain**, Stuart Hall and Tony Jefferson, editors, .Hutchinson of London
- Krüger, A(1998). **The Role of sport in German international politics, 1918-1945**, London

Roger Simon. (1990). **Gramsci's Political Thought: An In-**
Lawrence & Wishart ,**roduction by Roger Simon Introduction**
.Ltd; 2nd Revised edition edition (1 Jan. 1990

Roger Simon. (1977). *Gramsci's Concept of Hegemony*, **Marx-**
ism Today, March

Şahin MY, Yenel F, Çolakoğlu T. (2010). *Sport and nation-*
place and importance creating national alism interaction: sports
identity, **International Journal of Human Sciences**, 7: 1244-63

Sonntag, A. (1998). **Le Football, Image de la Nation in Boni-**
.face, Géopolitique du Football, Editions Complexe, Brussel

Sugden, J. and Bairner, A. (1993). **Sport, Sectarianism and**
.Society in a Divided Ireland, Leicester University Press

Taylor, T.(1986). *Sport and International Relations: A case*
Politics of Sport, of mutual neglect, in Allison, L. (1986). **The**
.Manchester University Press, Manchester. Chapter 2 pp.37-39

Taylor, T. (1988). *Sport and World Politics: Functionalism and*
the State System, **International Journal**, Vol. 43: 4

Taylor, T.(1986). *Sport and International Relations: A case of*
mutual neglect, in Allison, L., **The Politics of Sport**, Manchester
.University Press, Manchester. Chapter 2 pp.27-29